

## پاتنم، برون‌گرایی معنایی و استدلال مدل‌تئوریک

حامد قدیری\*

محمد سعیدی مهر\*\*

### چکیده

هیلاری پاتنم (۱۹۲۶-۲۰۱۶)، فیلسوف برجسته تحلیلی، بخش مهمی از دوران طولانی تفلسفش را به این سوال می‌پردازد که «ذهن و زبان چگونه به جهان خارج چنگ می‌زنند؟» در مقام پاسخ به این سوال، در حوزه سمنتیک، برون‌گرایی معنایی را طرح می‌کند و در حوزه متافیزیک و انتولوژی، علیه رئالیسم متافیزیکی به پا می‌خیزد و دو استدلال ارائه می‌کند که یکی از آن‌ها استدلال مدل‌تئوریک است. در این مقاله نشان خواهیم داد که استدلال پاتنم به سود برون‌گرایی معنایی و استدلال مدل‌تئوریک او علیه رئالیسم متافیزیکی، هرچند به لحاظ ظاهری دارای ساختار و صورت‌بندی متفاوتی هستند، اما در واقع اندیشه واحدی از هر دوی آن‌ها پشتیبانی می‌کند. در این راستا، پس از گزارش هر یک از این استدلال‌ها، صورت‌بندی تازه‌ای از آن‌ها ارائه می‌شود. سپس بر پایه وجوه اشتراک این دو استدلال، اندیشه پشتیبان آن دو معرفی خواهد شد. طبق این اندیشه پشتیبان، انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج منجر به نامتعیین شدن رابطه‌ای ارجاعی میان آن‌ها می‌شود اما بنا به درک متعارف، این رابطه متعین است؛ پس ذهن و جهان خارج منفک از یک‌دیگر نیستند؛ به عبارت دیگر، درهم تنیده‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** هیلاری پاتنم، برون‌گرایی معنایی، استدلال مدل‌تئوریک، رئالیسم متافیزیکی، رئالیسم درونی، عدم‌تعیین ارجاع.

\* دکترای رشته فلسفه، گرایش منطق، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)، hamedOghadiri@gmail.com  
\*\* استاد گروه فلسفه و حکمت، دانشگاه تربیت مدرس، saedimehr@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۰۴

## ۱. مقدمه و طرح مسئله

به اعتقاد هیلاری پاتنم (۱۹۲۶-۲۰۱۶)، فلسفه تحلیلی حول محور سوال از رابطه ذهن و جهان خارج شکل گرفته است. خود او نیز بخش مهمی از دوران طولانی تفلسفش را به این سوال می‌پردازد که «ذهن و زبان چگونه به جهان خارج چنگ می‌زنند؟» (Putnam, 1992, p. 92). پاتنم در مقام پاسخ به این سوال، نظریه‌های مختلفی را در حوزه‌های مختلف پروراند؛ حتی کار تا آنجا پیش می‌رفت که گاه اردوگاه خود را به کلی تغییر می‌داد و مدافع نظریه‌ای می‌شد که پیش‌تر بر آن حمله می‌کرد.

برون‌گرایی معنایی (Semantic externalism) و رئالیسم درونی (Internal realism) یا درون‌گرایی متافیزیکی دو نمونه از دیدگاه‌های مختلف اوست که به‌نوعی با سوال یادشده در ارتباطند. برون‌گرایی معنایی موضعی است که پاتنم اواسط دهه هفتاد میلادی و با مقاله مشهور معنای معنا Putnam 1975، به طرح آن پرداخت. ایده محوری برون‌گرایی معنایی آن است که معنا صرفاً در «سر» نیست. اگر «ذهن» را به شیوه متعارف بفهمیم، مفاد این ادعا آن است که معنا امری صرفاً ذهنی نیست و محیط خارجی در تعیین معنای یک واژه دخیل است. رئالیسم درونی نیز موضعی بود که اواخر دهه هفتاد تا اوایل دهه نود میلادی به آن دل بسته بود. در واقع رئالیسم درونی پاسخ صریح پاتنم به مسئله ذهن و جهان خارج بود. از نظر پاتنم، دو ریشه‌دار به این مسئله وجود دارد: (۱) رئالیسم متافیزیکی که جهان خارج را مستقل از ذهن و دارای ساختار یگانه فی‌نفسه می‌داند و ذهن را آینه‌ای در برابر چنین جهانی می‌انگارد؛ (۲) نسبی‌گرایی که اصالت را به ذهن می‌دهد و چیزی ورای توافقات و قراردادهای ذهن و امور مشابه آن (مانند جامعه، فرهنگ و تاریخ) قائل نیست. پاتنم معتقد بود که هر دو دیدگاه با بحران‌هایی مواجه‌اند. استدلال مدل‌تئوریتیک (Model-theoretic argument) یکی از استدلال‌هایی است که پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی طرح می‌کند تا معضلات آن را آشکار کند.

اما ظاهر امر بر این است که استدلال پاتنم به نفع برون‌گرایی معنایی (در حوزه سمنتیک و معناشناسی) و استدلال مدل‌تئوریتیک او علیه رئالیسم متافیزیکی (در حوزه انتولوژی و متافیزیک)، هرچند روابطی با یکدیگر دارند اما به لحاظ صورت و ساختار استدلال، کاملاً مجزا از یکدیگرند.

در این مقاله، نشان خواهیم داد که این دو استدلال، با وجود اختلافات متعدد در صورت و ساختارشان، از جانب یک اندیشه واحد پشتیبانی می‌شوند. در این راستا، ابتدا هریک از

این استدلال‌ها را گزارش کرده و سپس بر پایه جزئیات ارائه‌شده، این استدلال‌ها را صورت‌بندی می‌کنم. هرچند مقدمات این صورت‌بندی‌ها از ادعاهای پاتنم استخراج شده‌اند، اما خود صریحاً به هیچ یک از این صورت‌بندی‌ها اشاره نکرده است. پس از معرفی این صورت‌بندی‌ها، وجوه مشترک میان آن‌ها را بررسی خواهیم کرد و نهایتاً بر پایه این وجوه اشتراک و شباهت ساختاری این دو استدلال، اندیشه پشتیبان آن دو را معرفی می‌کنم. این اندیشه پشتیبان به ما کمک خواهد کرد که هندسه فکری پاتنم در حمله به درون‌گرایی معنایی و رئالیسم متافیزیکی و به‌طور کلی، کیفیت پاسخ او به مسئله ذهن و جهان خارج را دریابیم.

## ۲. استدلال پاتنم به سود برون‌گرایی معنایی

### ۱.۲ انگیزه پاتنم در طرح برون‌گرایی معنایی

پاتنم در مقاله معنای معنا Putnam 1975، دیدگاهی را معرفی می‌کند که به «برون‌گرایی معنایی» مشهور است. انگیزه اصلی پاتنم در نگارش این مقاله همانا مقابله با کسانی است که معتقدند با پیشرفت علم و تغییر آرام شبکه باور، معنا و مرجع واژگان زبانی نیز تغییر می‌کنند. (Floyd 2005) اما چرا پاتنم با این دیدگاه سر مخالفت دارد؟ خلاصه ادعای پاتنم آن است که چنین دیدگاهی متضمن نوعی قیاس ناپذیری (Incommensurability) است و این نوع قیاس ناپذیری به نتایج مردود و غیرقابل قبول منتهی می‌شود. اما تفصیل ادعای او: تز قیاس ناپذیری تزیست که طبق آن، واژه‌های به‌کاررفته در فرهنگی دیگر (مثلاً استعمال واژه «دما» توسط دانشمندان قرن هفدهم) نمی‌توانند همان معنا و مرجعی را داشته باشند که واژه‌ها و اظهارات ما دارند [مراد از «ما» در این عبارت، کسانی است که در قرن بیستم می‌زیند، با علم سروکار دارند و به خاطر باورهای تازه‌شان در باب دما و گرما و ...، فهم متفاوتی از «دما» دارند]. همان‌گونه که کوهن اظهار می‌کند، دانشمندی که پارادایم‌های متفاوتی دارند در جهان‌های متفاوتی زندگی می‌کنند. واژه «الکترون» وقتی توسط دانشمندی در حدود سال ۱۹۰۰ به کار می‌رفت به شی‌ای در یک «جهان» اشاره می‌کرد و وقتی امروزه توسط دانشمندی به کار می‌رود، به شی‌ای در «جهان»ی متفاوت ارجاع می‌کند. ... اگر این تز واقعاً درست می‌بود، ما نمی‌توانستیم زبان‌های دیگر و حتی دوره‌های پیشین زبان خودمان را ترجمه کنیم و اگر نمی‌توانستیم نویزهای موجودات زنده را تعبیر کنیم، پس هیچ مبنایی

نداشتیم که آن‌ها را متفکر، گوینده و یا حتی فرد انسانی در نظر بگیریم. (Putnam 1981c, p. 114)

و همین نتیجه از منظر پاتنم پذیرفتنی نیست. بنابراین، پاتنم می‌کوشد رویکرد تازه‌ای به معنا سروسامان ببخشد که طبق آن، وقتی ما و فردی متعلق به دو، سه قرن قبل از واژگانی مانند «آب» و «دما» استفاده می‌کنیم، معناهای یکسانی از این واژگان مدنظر باشد، هرچند فهم ما از این واژگان متفاوت باشد.<sup>۱</sup>

حال که تا حدودی با انگیزه پاتنم برای طرح «برون‌گرایی معنایی» آشنا شدیم، می‌توانیم به سراغ استدلالی برویم که به سود این موضع ارائه می‌کند.

## ۲.۲ معنا صرفاً در ذهن نیست

مقاله معنای معنا حاوی ادعاهای گوناگونی است اما در یک نگاه کلی، دو ادعای اصلی آن عبارتند از: (۱) ادعای سلبی که طبق آن، این‌طور نیست که معنا صرفاً در «سر» باشد؛ (۲) ادعای ایجابی که در آن پاتنم دنباله‌ای از اجزای معنا را معرفی می‌کند. در این‌جا فقط ادعای سلبی پاتنم به بحث ما مرتبط است. بنابراین در این مقاله، صرفاً بر استدلال پاتنم به نفع این ادعا می‌پردازم.

پاتنم معتقد است که دیدگاه‌های متعارف در باب معنا دو ایده رایج را می‌پذیرند:

۱. فراچنگ آوردن (Grasping) معنای یک واژه عبارت است از «بودن در یک وضعیت روان‌شناختی خاص».<sup>۲</sup>

۲. معنای یک واژه مصداق آن واژه را متعین می‌کند.

طبق (۱) معنا امری صرفاً ذهنی است.<sup>۳</sup> از نظر پاتنم، سنتاً مفهوم امری ذهنی و معنا از جنس مفهوم تلقی می‌شود؛ بنابراین دیدگاه‌های متعارف معنا را امری صرفاً ذهنی می‌دانند. مدعای پاتنم آن است که این دو ایده با یکدیگر ناسازگار اند. پس بر عهده اوست که اولاً استدلالی برای ناسازگاری این دو ارائه کند و ثانیاً راه‌حل خود برای رفع این ناسازگاری را پیش نهد.

پاتنم برای نشان دادن ناسازگاری آن‌ها قصه خیالی معروفش — یعنی ماجرای دوقلوی زمین — را طرح می‌کند. فرض کنیم دوقلوی زمین سیاره‌ای است که از همه نظر شبیه زمین است با این تفاوت که در آن، فرمول شیمیایی «آب» به جای  $H_2O$ , XYZ است. اما تمام

ویژگی‌های ظاهری «آب دوقلوی زمین» مشابه ویژگی‌های «آب زمین» است. در دوقلوی زمین، اقیانوس‌ها با XYZ پر شده است؛ XYZ تشنگی را رفع می‌کند؛ XYZ بی‌رنگ و بی‌بو و بی‌مزه است و هنگام باران، XYZ می‌بارد. حتی اگر کسی از زمین به دوقلوی زمین سفر کند، نمی‌تواند بر اساس ویژگی‌های ظاهری تشخیص دهد که آن‌چه می‌بیند  $H_2O$  است یا XYZ. زبان رایج در هر دو سیاره نیز یکسان است با این تفاوت که در زمین، واژه «آب» برای اشاره به  $H_2O$  به کار می‌رود اما در دوقلوی زمین، برای اشاره به XYZ.

حالا اُسکار و تُسکار را فرض کنیم که اولی ساکن زمین است و دومی ساکن دوقلوی زمین. اُسکار به لیوانی از  $H_2O$  می‌نگرد و تُسکار به لیوانی از XYZ. هر دو این جمله را به زبان می‌آورند: «لیوان پر از آب است.» بنا به فرض شباهت همه امور می‌توانیم نتیجه بگیریم که:

اُسکار و تُسکار در وضعیت‌های روان‌شناختی یکسانی قرار دارند؛ بنابراین، طبق (۱) هر دو معنای یکسانی از «آب» در نظر دارند. پس طبق (۲) مصداق «آب» در جملات اُسکار و تُسکار یکسان است. اما طبق فرض، مصداق موردنظر اُسکار  $H_2O$  است و مصداق موردنظر تُسکار XYZ. پس کنار هم نشستن (۱) و (۲) ما را به این تناقض رساند که از یک طرف مصداق موردنظر آن دو را یکسان بدانیم و از سوی دیگر، متفاوت. بنابراین، (۱) و (۲) ناسازگارند.

اما راه حل پاتنم برای حل این ناسازگاری چیست؟ پاتنم کار خود را این گونه معرفی می‌کند: بازسازی عقلانی مفهوم «معنا» به گونه‌ای که به نحوه سخن گفتن معمولی ما درباره آن وفادار باشد. ((Putnam 1992b, p. 349 همان‌طور که در بخش بعد به تفصیل نشان خواهیم داد، پاتنم اهمیت زیادی برای درک متعارف قائل است. از نظر او، درک متعارف اقتضا دارد که معنا مصداق را متعین می‌کند. پس در مقام حل این ناسازگاری، باید (۲) را پذیرفته و (۱) را کنار بگذاریم. در نتیجه، «معنا صرفاً در سر نیست.»<sup>۲</sup> از این استدلال به دست می‌آید که معنای واژه‌ها بر پایه مؤلفه‌ای «بیرون از سر» متعین می‌شود. به عبارت دیگر، محیط پیرامون کاربر است که معنای یک واژه را متعین می‌کند؛ و این همان ایده اصلی «برون‌گرایی معنایی» است. بنابراین معنای واژه «آب» در زمین با معنای واژه «آب» در دوقلوی زمین متفاوت است؛ ولو آن‌که وضعیت‌های روان‌شناختی اُسکار و تُسکار یکسان باشد.

تا به این جا درباره «بیرونی» بودن معنا سخن گفتیم. اما پاتنم پا را از این فراتر گذاشته و معتقد است:

من ترجیح می‌دهم ذهن را سیستمی از توانایی‌های درگیرباشی-و-کیفیت بدانم. طبق این برداشت، نه تنها مطابق آنچه در مقاله معنای معنا گفته‌ام، معنا صرفاً در سر نیست، بل ... ذهن‌های ما نیز صرفاً در سرهایمان نیست. (Putnam 1995, p. 282) از نظر او، ماجرای دوقلوی زمین و استدلال یادشده نشان می‌دهد که مرز قاطعی که سنتاً میان ذهن و جهان خارج رسم می‌شد باید از بین برود. (Heil 2001, pp. 401-402)

## ۳.۲ صورت‌بندی استدلال (۱)

حال با تکیه به آنچه در بالا گفته شد، می‌توان استدلال پاتنم به نفع برون‌گرایی معنایی را به شکل زیر صورت‌بندی کرد:

### استدلال (۱)

مقدمه نخست: اگر معنا امری صرفاً ذهنی باشد، آن‌گاه معنای یک واژه نمی‌تواند مصداق آن واژه را متعین کند.

مقدمه دوم: اما معنای یک واژه می‌تواند مصداق آن واژه را متعین کند.  
•• معنا امری صرفاً ذهنی نیست.

دلیل و توجیه مقدمه نخست همان استدلالی است که بر پایه‌ی ماجرای دوقلوی زمین طرح شد. بنا به نظر پاتنم، «معنا امری صرفاً ذهنی است» و «معنای یک واژه مصداق آن را متعین می‌کند» منجر به تناقض شده، ناسازگارند. بنابراین، از ناسازگاری آن‌ها برمی‌آید که پذیرش یکی مستلزم نفی دیگری است. پس می‌توان از «ذهنی بودن معنا» به «عدم توانایی آن در تعیین بخشی به مصادیق واژه» رسید. توجیه مقدمه دوم نیز از درک متعارف بشری برمی‌آید. همان‌طور که گفته شد، پاتنم اعتبار زیادی برای درک متعارف قائل است و به حکم درک متعارف بشری، معتقد است که معنا تعیین‌بخش است.

در این بخش، اندیشه پاتنم در حوزه معنا و استدلال او به سود برون‌گرایی معنایی توضیح داده شد. نهایتاً این استدلال را در قالب استدلال (۱) صورت‌بندی کردم. در ادامه به سراغ اندیشه پاتنم در حوزه متافیزیک و مشخصاً انتقادهای او علیه رئالیسم متافیزیکی خواهم رفت.

### ۳. استدلال پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی

#### ۱.۳ انگیزه پاتنم در نقد رئالیسم متافیزیکی

حمله به رئالیسم متافیزیکی یکی از محوری‌ترین موضوعات در تفلسف پاتنم است که در بازه‌ی اواخر دهه‌ی هفتاد میلادی تا اوایل دهه‌ی نود میلادی پررنگ‌تر دنبال می‌شد. اما پیش از بحث درباره‌ی استدلال پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی، باید محل نزاع را مشخص کنیم و حدود و ثغور رئالیسم متافیزیکی را بشناسیم.

به لحاظ تاریخی، پاتنم نخستین‌بار در مقاله‌ی معروف *رئالیسم و خرد حرف از رئالیسم متافیزیکی* را به میان کشیده ((Putnam 1977 و بعدتر صورت‌بندی شسته‌رفته‌تری از آن ارائه کرده است که طبق آن، رئالیسم متافیزیکی آمیزه‌ای از این سه مؤلفه است:

۱. جهان از کلیت ثابتی از اشیای مستقل از ذهن تشکیل شده است.

۲. دقیقاً یک توصیف صادق و کامل از «نحوه‌ی بودن جهان» وجود دارد.

۳. صدق با نوعی مطابقت مرتبط است (Putnam 1992a)<sup>۵</sup>

از این مؤلفه‌ها برمی‌آید که ظاهراً رئالیسم متافیزیکی تا حد زیادی با درک متعارف ما درباره‌ی رئالیسم و جهان خارج و رابطه‌ی ما با چنین جهانی هماهنگ است. اما پاتنم ماجرای را تعریف می‌کند تا از باب کنایه، رئالیست متافیزیکی را در جایگاه فردی فریبکار بنشانند که وعده‌ی ارائه‌ی تصویری عرفی از جهان می‌دهد اما خلف وعده می‌کند.

رئالیسم متافیزیکی مرا یاد شخصیت فریب‌کار در قصه‌های قدیمی می‌اندازد. در قصه‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، شخصیت فریب‌کار وعده‌های مختلفی به دخترک معصوم قصه وعده می‌داد اما وقتی موعده‌ش می‌رسید، نمی‌توانست به وعده‌ش وفا کند. در ماجرای ما، رئالیست متافیزیکی (یعنی همان شخص فریب‌کار) به درک متعارف ما (یعنی همان دخترک معصوم) وعده می‌دهد که او را از دست دشمنانش (یعنی ایدئالیست‌ها، کانتی‌ها و نوکانتی‌ها، پراگماتیست‌ها و ...) نجات دهد؛ دشمنانی که می‌خواهند میز و صندلی‌های قدیمی درک متعارف را از بین ببرند. دخترک معصوم که عاقبت ماجرا را این‌چنین می‌بیند طبیعتاً تصمیم می‌گیرد با رئالیست‌های متافیزیکی مدافع درک متعارف همراه شود. اما بعد از مدتی، رئالیسم یک‌باره خبر می‌دهد که آنچه دخترک معصوم به دست می‌آورد همان میز و صندلی‌های معمولی‌اش نیست. رئالیست علمی به او می‌گوید که در واقع فقط چیزهایی وجود دارند که «علم تام و کامل» معتقد است وجود دارند. (Putnam 1987, p. 4)

اما علم تام و کامل به وجود چه چیزهایی معتقد است؟ فیزیک کشف کرده که میز غالباً از فضاهای خالی تشکیل شده است. یعنی فضاهاى خالی میان ذرات نسبت به فضایی که الکترون‌ها و سایر ذرات تشکیل دهنده میز و صندلی اشغال می‌کنند بسیار فراخ‌تر و وسیع‌تر است. پس از نظر چنین علمی میزها آن‌گونه که ما خیال می‌کنیم وجود ندارند و درک متعارف ما از اشیای مادی اطرافمان کاذب است. پس میز و صندلی عُرْفی دود می‌شوند و به هوا می‌روند.

به‌وضوح می‌توانیم دغدغه پاتنم در قبال رئالیسم عرفی را لمس کنیم. مراد از رئالیسم عرفی موضعی است که وجود اشیای متعارف مثل میز و صندلی را می‌پذیرد. درواقع، از عبارات پیش‌گفته برمی‌آید که یکی از انگیزه‌های اصلی پاتنم برای حمله به رئالیسم متافیزیکی آن است که این نوع رئالیسم وجود اشیای عرفی مثل میز و صندلی را زیر سوال می‌برد. اما باید توجه داشته باشیم که موضع پاتنم این نیست که همه‌جا باید پاس درک عرفی و شهودهای رئالیستی‌مان را داشته باشیم. از نظر او، اگر پرداختن به فلسفه‌ای که شهودات اولیه و درک عرفی ما را زیر سوال می‌برد ارزش چندانی ندارد، در مقابل پرداختن به فلسفه‌ای که «همه»ی شهودات اولیه و درک‌های عرفی ما را حفظ می‌کند نیز تلاشی بی‌هوده است. «از نظر من، وظیفه فیلسوف آن است که ببیند کدام یک از شهودهایمان را می‌توانیم حفظ کنیم و کدام یک را باید ... کنار بگذاریم.» (see Putnam 1987, 28-29)

خلاصه می‌توان گفت که رئالیست متافیزیکی به بهانه حفظ شهودهایمان، ما را به خود جلب می‌کند اما عاقبت، شهودهایمان را نفی می‌کند. پس پاتنم که وظیفه فیلسوف را حفظ حداکثری شهودهای ما می‌داند، معتقد می‌شود که برای حفظ شهود و درک عرفی، باید کمر به نقد رئالیسم متافیزیکی بست. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 حال که انگیزه پاتنم از حمله به رئالیسم متافیزیکی را دریافتیم، می‌توانیم به سراغ استدلال او علیه رئالیسم متافیزیکی برویم.

### ۲.۳ استدلال مدل‌تئوریتیک

پاتنم دو استدلال علیه رئالیسم متافیزیکی ارائه می‌کند؛ یکی استدلال مدل‌تئوریتیک و دیگری استدلال مبتنی بر سناریوی مشهور به مغز در خمره. در این مقاله، صرفاً بر استدلال اول تمرکز کرده و بحث را با آن پیش می‌برم.<sup>۶</sup> این استدلال دو فاز دارد:<sup>۷</sup>



فاز یکم: استدلال بر این‌که رئالیست متافیزیکی به رابطه‌ای متعین میان واژه و مرجع نیاز دارد.

فاز دوم: استدلال بر این‌که چنین رابطه‌ی متعینی در رئالیسم متافیزیکی برقرار نیست. اما فاز یکم، از نظر پاتنم، «مهم‌ترین پیامد رئالیسم متافیزیکی این است که صدق اساساً غیرمعرفتی در نظر گرفته می‌شود؛ یعنی ممکن است ما مغزهایی در خمره باشیم و یک تئوری ایده‌آل<sup>۱</sup> ... کاذب باشد.» (Putnam 1977) رابطه‌ی میان رئالیسم متافیزیکی و قول به احتمال کذب تئوری ایده‌آل آن‌قدر اکید و وثیق است که گروهی همین قول را یکی از مؤلفه‌های رئالیسم متافیزیکی می‌شمارند. (Button 2015, p. 10) بنابراین، نخستین مقدمه‌ی استدلال پاتنم چنین است:

۱. اگر رئالیسم متافیزیکی درست باشد، آن‌گاه ممکن است یک تئوری ایده‌آل نیز کاذب باشد.

از نظر پاتنم، امکان کذب یک تئوری ایده‌آل مستلزم وجود رابطه‌ای متعین میان واژه‌ها و مرجع آن‌هاست؛ زیرا اولین و مهم‌ترین شرط یک تئوری ایده‌آل «سازگار بودن» آن است. بنابراین وقتی از تئوری ایده‌آل سخن می‌گوییم لاجرم آن را سازگار در نظر گرفته‌ایم. بنا بر قضایای نظریه‌ی مدل، می‌توان برای هر تئوری سازگار تعبیری تحت یک مدل ارائه داد که طبق آن، جملات آن تئوری صادق باشند. پس می‌توانیم هر تئوری ایده‌آل را به‌گونه‌ای تحت یک مدل تعبیر کنیم که همه‌ی جملاتش صادق باشد.

اما وقتی می‌گوییم ممکن است یک تئوری ایده‌آل سبب وجود داشتن تعبیری تحت یک مدل—کاذب باشد، باید نتیجه بگیریم که صرف تعبیر داشتن تحت یک مدل برای صادق بودن یک تئوری کافی نیست. در عوض، باید گفت تعبیر مشخصی وجود دارد که صدق تنها وابسته به آن تعبیر است و هیچ‌یک از تعبیرهای غیر آن منجر به صدق نمی‌شوند. در هر تعبیر، رابطه‌ی مشخصی میان تئوری و مابازای آن تئوری (جهان خارج) برقرار می‌شود. اگر بپذیریم که صدق وابسته به تعبیر مشخصی است، در نتیجه باید قبول کنیم که رابطه‌ی میان تئوری و جهان خارج (یعنی رابطه‌ی ارجاع) متعین است. بدین ترتیب، مقدمه‌ی دوم به دست می‌آید:

۲. اگر ممکن است که یک تئوری ایده‌آل کاذب باشد، آن‌گاه باید رابطه‌ی ارجاع متعینی

میان تئوری و جهان خارج وجود داشته باشد.

از (۱) و (۲) به راحتی می‌توانیم نتیجه بگیریم:

اگر رئالیسم متافیزیکی درست باشد، آن‌گاه باید رابطه ارجاع متعینی میان تئوری و جهان خارج وجود داشته باشد.

و این مطلوب ما در فاز یکم استدلال پاتنم است.

اما فاز دوم. در این فاز، پاتنم نشان می‌دهد که رئالیسم متافیزیکی هیچ مستمسکی برای متعین کردن رابطه ارجاع در دست ندارد. در این راستا، پاتنم از رئالیست متافیزیکی می‌خواهد که به این مسئله پاسخ دهد: اگر بپذیریم که (بنا به مؤلفه‌های رئالیسم متافیزیکی) قلمروی ذهن از جهان خارج جداست و جهان خارج مستقل از ذهن ما دارای ساختاری یکه است، آن‌گاه چگونه واژه‌های زبانی و به تبع آن، محتویات ذهنی ما رابطه‌ای متعین با مابزاهایشان در جهان خارج پیدا می‌کنند؟ به عبارت دیگر، چگونه رابطه ارجاع و مطابقت میان واژه‌های زبانی و محتویات ذهنی (از یک‌سو) و مابزاهای آن‌ها (از سوی دیگر) متعین می‌شود؟

سراست‌ترین پاسخ رئالیست متافیزیکی آن است که وضعیت ذهنی حاصل از تئوری به‌تنهایی می‌تواند مرجع واژگان را متعین کند. این پاسخ برآمده از همان سنتی است که پاتنم در برون‌گرایی معنایی خود نقد کرده است. در بخش پیشین گفته شد که بنا به سنت موجود در عرصه معنا، دو ایده در کنار هم پذیرفته می‌شد: معنا امری صرفاً ذهنی است و معنای یک واژه مرجع و مصداق آن را متعین می‌کند. اما پاتنم با تکیه به ماجرای دوقلوی زمین نشان‌مان داد که ممکن است اسکار و تسکار در وضعیت‌های روانی (یا «جهان‌های مفهومی/ذهنی» [Notational worlds]) کاملاً یک‌سانی قرار داشته باشند اما مرجع واژه‌هاشان متفاوت باشد. بنابراین «وضعیت ذهنی به خودی خود و در انفکاک از تمام موقعیت، نمی‌تواند مرجع را متعین کند.» (Putnam 1981a) به عبارت دیگر: «آن‌چه در سر مردمان می‌گذرد، مرجع واژه‌ها را متعین نمی‌کند.» (Putnam 1981a) بدین ترتیب، راه‌حل نخست رئالیست متافیزیکی ره به جایی نمی‌برد.

مستمسک دوم رئالیست متافیزیکی آن است که دست‌به‌دامان «قیود عملی» و «قیود نظری» شود. قیود عملی بیان‌کننده آزمون‌هایی هستند که برای سنجش صدق گزاره‌ها برپا می‌کنیم. مثلاً «جریان الکتریکی در این سیم جریان دارد» اگر و تنها اگر «عقربه ولت‌متر حرکت کند» (Putnam 1981a). قیود نیز قیود هستند در رابطه با پذیرش یا رد یک نظریه اعمال می‌شوند؛ مثلاً در مقام انتخاب میان چند نظریه مختلف، قیودی مانند سادگی،

اقتناع‌کنندگی و ... را اعمال می‌کنیم. (Putnam 1981a) رئالیست متافیزیکی با تمسک به این قیود می‌گوید:

الف) قیود نظری و عملی متعین می‌کنند که کدام جمله‌های زبان صادق هستند؛ بنابراین، قیود نظری و عملی نظریه ایده‌آل صادق را به ما می‌دهند؛

ب) با شناخت گزاره‌های صادق زبان، می‌توانیم مرجع واژه‌های زبانی را مشخص کنیم.

فرض به رئالیست متافیزیکی سلّمنا بگوییم و بپذیریم که واقعا قیود نظری و عملی می‌توانند جمله‌های صادق زبان را مشخص کنند. اما هم‌چنان مشکل به جاست:

حتی اگر قیودی را داشته باشیم که مشخص کنند طبیعت چگونه ارزش صدق تک‌تک جملات یک زبان در همه جهان‌های ممکن را متعین می‌کند، باز هم مرجع واژه‌ها نامتعین باقی می‌مانند. در واقع، می‌شود همه زبان را به شیوه‌های کاملاً متفاوتی تعبیر کرد؛ تعبیرهایی که هر کدام از آن‌ها با پیش‌نیازهایی برای ارزش صدق هر جمله در هر جهان ممکن مشخص شده، سازگار هستند. خلاصه، نه‌تنها این پاسخ رئالیست متافیزیکی کار نخواهد کرد، بلکه هیچ رویکردی که ارزش صدق همه جمله‌ها را متعین می‌کند، نمی‌تواند مرجع واژه‌های زبانی را متعین کند؛ حتی اگر این رویکردها ارزش صدق همه جمله‌ها در همه جهان‌های ممکن را مشخص کرده باشند. (Putnam 1981a)

در این جا پاتنم ادعای سنگینی کرده است. به زبان ساده‌تر، ادعای پاتنم چنین است: فرض کنیم  $L$  زبان ما، دارای  $n$  جمله  $P_1, P_2, P_3, \dots, P_n$  است. هم‌چنین فرض کنیم که قیود نظری و عملی را آن‌قدر متقح کرده باشیم که دیگر دست‌مان آمده باشد که طبیعت چه ارزش صدقی به هر یک از این جملات می‌دهد. فراتر از آن، حتی شرایط صدق این جملات را نیز می‌دانیم؛ یعنی می‌دانیم در جهان‌های ممکن دیگر نیز هر یک از این جملات چه ارزش صدقی دارند. ادعای پاتنم این است که حتی با این حجم از دانسته‌ها، باز هم نمی‌توانیم مرجع واژه‌های زبان  $L$  را متعین کنیم.

پاتنم برای این ادعای سنگینش از نظریه مدل استفاده می‌کند. او تقریر فنی استدلالش را صرفاً در متن یک مقاله فنی (مدل‌ها و واقعیت) و پیوست یکی از مقاله‌های غیرفنی (مسئله‌ای در باب ارجاع) آورده و در متن مقاله دوم تلاش کرده تقریری ساده از استدلال خود ارائه دهد. این تقریر ساده‌تر جزئیات استدلال اصلی را ندارد و نهایتاً فقط به ما نشان می‌دهد که استدلال اصلی چه‌طور پیش می‌رود؛ در واقع صرفاً شمه‌ای از استدلال اصلی است. اما در این جا همان تقریر ساده غیرفنی برای اهداف ما کفایت می‌کند.

اما تقریر استدلال؛ جمله زیر را در نظر بگیرید:

۱. گربه روی پادری است.

شرایط صدق این جمله چیست؟ این جمله در جهان‌های ممکن صادق است که در آن‌ها دست‌کم یک گربه بر روی دست‌کم یک پادری نشسته باشد و در آن جهان، «گربه» به گربه دلالت کند و «پادری» به پادری. می‌دانیم که در هر جهان ممکن که بگردیم، یک و تنها یکی از وضعیت‌های زیر برقرار است:

الف) گربه‌ای روی پادری‌ای است و گیلای روی درختی است؛

ب) گربه‌ای روی پادری‌ای است و بر روی هیچ درختی گیلای نیست؛

ج) وضعیتی غیر از دو وضعیت یادشده.

حالا کمی تغییر در جمله اصلی مان بدهیم و جمله زیر را بسازیم:

۲. گربه\* روی پادری\* است.

حال می‌توانیم دربارهٔ ویژگی «گربه\* بودن» و «پادری\* بودن» صحبت کنیم. ما این دو را بر حسب وضعیت‌های (الف)، (ب) و (ج) چنین تعریف می‌کنیم:

**تعریف گربه\*:**  $x$  یک گربه\* است اگر و تنها اگر وضعیت (الف) برقرار باشد و  $x$  یک گیلای باشد، یا وضعیت (ب) برقرار باشد و  $x$  یک گربه باشد، یا وضعیت (ج) برقرار باشد و  $x$  یک گیلای باشد.

**تعریف پادری\*:**  $x$  یک پادری\* است اگر و تنها اگر وضعیت (الف) برقرار باشد و  $x$  یک درخت باشد، یا وضعیت (ب) برقرار باشد و  $x$  یک پادری باشد، یا وضعیت (ج) برقرار باشد و  $x$  یک کوارک باشد.

حالا بررسی کنیم جمله‌های (۱) و (۲) در کدام جهان‌های ممکن صادق است. در جهان‌هایی با وضعیت (الف) هم (۱) صادق است و هم (۲). در جهان‌هایی با وضعیت (ب)، هم (۱) صادق است و هم (۲). در جهان‌هایی با وضعیت (ج) نیز هم (۱) کاذب است و هم (۲) (چون یک گیلای نمی‌تواند روی کوارک جا بگیرد).

از این ماجرا به دست می‌آید که در هر دو تعبیر ما ارزش صدق (۱) و (۲) با ارزش صدق (۱) در همهٔ جهان‌های ممکن یکسان است اما مرجع «گربه» و «گربه\*» متفاوت است. حالا اگر این ماجرا را به همهٔ جمله‌های زبان تسری دهیم، تعبیر «فارسی» و «فارسی\*» از زبان فارسی را خواهیم داشت.<sup>۹</sup> «فارسی» تعبیری است که مرجع کلمات را به

شکل متعارف تعیین می‌کند (مثلاً مرجع «گربه» را گربه، مرجع «درخت» را درخت و ...) اما «فارسی\*» تعبیری است که مرجع کلمات را به شکل پیچیده‌ای تعیین می‌کند که شمه‌ای از آن را در تعریف گربه\* و پادری\* دیدیم. «فارسی» و «فارسی\*» در تعیین ارزش صدق تک‌تک جملات زبان فارسی در تک‌تک جهان‌های ممکن هم‌ارزاند اما مرجع‌های متفاوتی را برای واژه‌های فارسی در نظر می‌گیرند. بنابراین، حتی اگر بدانیم کدام جمله فارسی در کدام جهان ممکن صادق است، باز هم هیچ رجحانی بین «فارسی» یا «فارسی\*» وجود نخواهد داشت. پس مرجع واژه‌های فارسی متعین نمی‌شوند؛ فهوالمطلوب.

پس رئالیست متافیزیکی از دستیابی به تئوری صادق هم طرفی برنمی‌تابد. رئالیست متافیزیکی راه‌حل دیگری نیز پیش رو دارد. او می‌تواند مدعی شود که میان کاربران زبانی و اشیای جهان رابطه‌ی علی وجود دارد و تعبیر و مدل مقصود تعبیر و مدلی است که همه روابط علی میان کلمات و اشیای جهان را حفظ کند. پاتنم در این باره می‌گوید:

پاسخ‌های سردستی‌ای هم به مسئله ارجاع وجود دارد. مثلاً ممکن است فیلسوفی بگوید وقتی کودکی واژه «میز» را با ادراکات حسی و تصاویر خاصی مرتبط می‌کند، این ارتباط نه به شکل سمبلیکی بلکه به شکل علی است. این واقعیت که انطباعات بصری خاصی اتفاق افتاده‌اند علت آن‌اند که او باورهای خاصی داشته باشد. آن انطباعات نیز معلول رخدادهای خارجی هستند. عادتاً این انطباعات معلول حضور میز هستند. بنابراین، کلمه «میز» به صورت غیرمستقیم با میز خارجی در ارتباط است. (Putnam 1983a, xi)

پاسخ پاتنم به این راه‌حل رئالیسم متافیزیکی چیست؟ او می‌گوید که چنین ادعایی را می‌توانیم به این شکل تقریر کنیم:

۳. این باور کودک که «میزی جلوی من است» معلول انطباعات حسی خاصی است که آن انطباعات حسی خاص نیز معلول حضور میز است.

اما همان مواجهه‌ای که با گربه و پادری داشتیم نیز در این جا جریان دارد. ممکن است فیلسوفی همین جمله را تحت «فارسی\*» درک کند که طی آن:

۴. این باور کودک که «میزی جلوی من است» معلول\* انطباعات حسی خاصی است که آن انطباعات حسی خاص نیز معلول\* حضور\* میز\* است.

بدین ترتیب، ممکن است جملات (۳) و (۴) شرایط صدق یک‌سانی داشته باشند اما هم‌چنان مرجع «میز» متفاوت باشد. بنا به ادعای پاتنم:

مسئله این است که افزودن تئوری‌ای به نام «تئوری علی ارجاع» به زبان صوری مفروض مان صرفاً افزودن تئوری بیش‌تری به آن است: Just adding more theory. اما بزرگ‌تر کردن تئوری تأثیری بر استدلال‌های اسکولم و توسیعی که از آن ارائه دادیم نخواهد داشت. در واقع، حتی می‌توانید فرض کنید که این تئوری هم از تمام جمله‌های صادق تشکیل شده اما هم‌چنان مدل‌های بسیاری برای آن وجود دارد. (Putnam 1983b, p. 18)

در واقع، در این گام رئالیست متافیزیکی کوشیده بود رابطه ارجاع را با تکیه به امری خارج از زبان/تئوری متعین کند اما پاتنم نشان می‌دهد که هرگونه تلاشی برای تکیه به امری خارج از زبان/تئوری لاجرم تحت زبان/تئوری تعبیر می‌شود و از آن‌جا که تئوری به‌خودی‌خود نمی‌تواند مرجع را متعین کند، این‌گونه تلاش‌ها نیز ناموفق اند. این گام استدلال پاتنم به استدلال Just-more-theory مشهور شده است.<sup>۱۰</sup>

بدین ترتیب، بحران پیش روی رئالیست متافیزیکی هم‌چنان پابرجا خواهد بود و مسئله تعیین ارجاع در دل رئالیسم متافیزیکی بدون راه‌حل باقی می‌ماند. نکته نهفته در استدلال‌های پاتنم این است که هر تلاشی از جانب رئالیست متافیزیکی برای حل مسئله تعیین ارجاع با بن‌بست مواجه می‌شود. امر ذهنی به‌خودی‌خود نمی‌تواند مرجع را متعین کند. تئوری نیز توانایی چنین کاری ندارد. تلاش برای متعین کردن مرجع با استفاده از امری و رای تئوری نیز لاجرم خود تئوری تازه‌ای است.

با این تفصیل، می‌توانیم فاز دوم استدلال پاتنم را این‌گونه خلاصه کنیم که اگر رئالیسم متافیزیکی را بپذیریم به‌ناچار با عدم تعیین ارجاع مواجه خواهیم بود. بنابراین، استدلال مدل‌تئوریتیک کامل می‌شود؛ بنا به فاز یکم، رئالیست متافیزیکی به رابطه متعین ارجاع نیاز دارد اما بنا به فاز دوم، هیچ مستمسی برای برقراری چنین رابطه‌ای در دست ندارد. بنابراین، رئالیست متافیزیکی با نوعی ناسازگاری درونی مواجه است.

### ۳.۳ صورت‌بندی استدلال (۲)

در گام پیشین، گزارش کاملی از استدلال مدل‌تئوریتیک ارائه دادم که طبق آن، رئالیسم متافیزیکی حاوی نوعی ناسازگاری درونی می‌بود. در این گام، می‌کوشم با تکیه به آن توضیحات و البته موضع پاتنم در قبال درک متعارف، صورت‌بندی تازه‌ای از این استدلال به دست دهم. در این صورت‌بندی، مقدمه نخست به شرح زیر است:

مقدمه نخست: اگر رئالیسم متافیزیکی برقرار باشد، آن‌گاه نمی‌توان رابطهٔ ارجاع متعینی میان واژه (که در ساحت ذهن است) و مرجع آن (که در ساحت جهان خارج است) برقرار کرد.

توجیه مقدمهٔ نخست همان استدلال‌هایی است که پاتنم ارائه داد تا نشان دهد که رئالیسم متافیزیکی هیچ مستمسکی برای متعین کردن رابطهٔ ارجاع ندارد. اما پیش از معرفی مقدمهٔ دوم می‌بایست از موضع پاتنم در قبال متعین بودن یا نبودن رابطهٔ ارجاع مطلع شویم. در گزارش استدلال مدل‌تئوریک دیدیم که پاتنم معتقد است رئالیست متافیزیکی لاجرم با نوعی عدم‌تعین ارجاع مواجه خواهد بود. اما خود پاتنم که در مقام نقد رئالیست متافیزیکی است چه موضعی در قبال ارجاع دارد؟ آیا ارجاع را متعین می‌داند یا نامتعین؟

در بحث از انگیزهٔ پاتنم برای حمله به رئالیسم متافیزیکی گفته شد که پاتنم می‌خواهد تا حد امکان از درک متعارف ما دفاع کند. به اعتقاد پاتنم، درک متعارف ما ارجاع را متعین می‌داند و هیچ چالشی از این دست بر آن وارد نیست. (Ebbs 1992, p. 21) بنابراین، از نظر پاتنم به اقتضای درک متعارف ما رابطهٔ ارجاع رابطه‌ای متعین است. پس هر نظریه‌ای که به عدم‌تعین ارجاع منجر شود با نوعی برهان خلف مواجه است. با تکیه به این رویکرد پاتنم، می‌توانیم مقدمهٔ دوم را چنین طرح کنیم:

مقدمهٔ دوم: میان واژه و مرجع آن رابطهٔ متعین ارجاع برقرار است.

بدین ترتیب، استدلال (۲) را می‌توان به این شکل صورت‌بندی کرد:

استدلال (۲)

مقدمهٔ نخست: اگر رئالیسم متافیزیکی برقرار باشد، آن‌گاه نمی‌توان رابطهٔ ارجاع متعینی میان واژه (که در ساحت ذهن است) و مرجع آن (که در ساحت جهان خارج است) برقرار کرد.

مقدمهٔ دوم: میان واژه و مرجع آن رابطهٔ متعین ارجاع برقرار است.

•• رئالیسم متافیزیکی برقرار نیست.

حالا مقایسه کنیم میان استدلال (۲) و تقریری که پیش‌تر و در دو فاز از استدلال مدل‌تئوریک ارائه کردم. به نظر من، هر کدام از آن‌ها دست‌کم یک مزیت نسبت به دیگری دارد. اما مزیت تقریر سابق؛ استدلال (۲) خاص‌تر از تقریر سابق است. در این استدلال، مقدمهٔ دوم برآمده از موضع پاتنم پیرامون وظیفهٔ فیلسوف پیرامون دفاع حداکثری از درک

متعارف. در حالی که تقریر سابق نسبت به چنین موضعی لایشرط است و فارغ از این که وظیفه فیلسوف را دفاع حداکثری از درک متعارف بدانیم یا خیر، نشان می‌دهد که رئالیسم متافیزیکی فی‌نفسه دارای نوعی ناسازگاری است. با این حال، یکی از مزیت‌های استدلال (۲) آن است که می‌توان آن را به استدلالی فراتر از این بحث تعمیم داد و بر پایه آن، لب کلام پاتنم در رد دوگانه ذهن و جهان خارج را به‌خوبی دریابیم. و این کاری‌ست که در ادامه به سراغ آن خواهیم رفت.

در بخش پیشین بر پایه استدلال پاتنم در حوزه برون‌گرایی معنایی، استدلال (۱) را معرفی کردم. در این جا نیز بر پایه استدلال مدل‌تئوریتیک پاتنم، به معرفی استدلال (۲) پرداختم. در بخش بعدی، به بررسی مشابهت‌های این دو استدلال می‌پردازم تا نهایتاً استدلالی را استخراج کنم که حاوی اندیشه پشتیبان هر دوی آنهاست.

#### ۴. وجوه مشترک بین استدلال‌های (۱) و (۲)<sup>۱۱</sup>

هرچند برون‌گرایی و انتقاد از رئالیسم متافیزیکی در دو حوزه مجزا از یک‌دیگر طرح می‌شوند و بالتبع، استدلال‌های (۱) و (۲) نیز چنین وضعی خواهند داشت، اما بین این دو استدلال مشابهت‌هایی وجود دارد که به ما نشان می‌دهد که پاتنم در هر دو استدلال از یک راهبرد مشترک استفاده کرده است. اما آن شباهت‌ها کدام اند؟ در ادامه پنج مورد از این شباهت‌ها را برشمرده و هر کدام را توضیح می‌دهیم.

#### ۱.۴ رابطه ارجاعی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، رابطه میان ذهن و جهان خارج و مشخصاً رابطه ارجاعی یکی از دغدغه‌های اصلی پاتنم است. (Putnam 1993) پاتنم حتی پا را از این فراتر گذاشته و معتقد است که این رابطه مسئله اصلی فلسفه تحلیلی است؛ به این بیان که فیلسوفان تحلیلی بیش از همه با این مسئله سروکار دارند و از میان مسائل پیش روی آنان، این مسئله نقش محوری ایفا می‌کند. (Gaynesford 2006, p. 58)

با این توضیح، هم در استدلال (۱) و هم در استدلال (۲) می‌بینیم که پاتنم با مسئله ارجاع سروکار دارد. در استدلال (۱) رابطه تعیین‌بخشی معنا ذیل رابطه ارجاع طبقه‌بندی می‌شود و در استدلال (۲) نیز صریحاً از تعیین یا عدم تعیین رابطه ارجاع سخن گفته شده



است. بنابراین، می‌توان گفت که در هر دو استدلال پاتنم دغدغه‌اش پیرامون رابطه ارجاعی را پی گرفته است.

#### ۲.۴ دوساحتی بودن موضع مردود

اجمالاً در هر دو استدلال، موضع موردحمله دیدگاهی ست که قائل به انفکاک ساحت ذهن از جهان خارج و استقلال این دو از یکدیگر است. اما تفصیل این نکته: در گزارش برون‌گرایی معنایی، گفته شد که پاتنم به دیدگاهی حمله می‌کند که معنا را صرفاً درون «سر» می‌داند. علاوه بر آن، گفته شد که از نظر پاتنم، طبق این استدلال نه تنها معنا صرفاً در «سر» نیست، بلکه ذهن نیز بیرونی و فراتر از ذهن است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که از نظر پاتنم، موضع موردحمله در برون‌گرایی معنایی دیدگاهی ست که ذهن را امری صرفاً درونی تلقی کرده و به مرز قاطعی میان ذهن و جهان خارج معتقد است.

اما درباره رئالیسم متافیزیکی؛ پیش‌تر مؤلفه‌های رئالیسم متافیزیکی را برشمردیم. اما باید توجه داشته باشیم که از نظر پاتنم، هسته رئالیسم متافیزیکی انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج است. (( Heil 2001, p. 402 فراتر از آن، پاتنم بحران عدم‌تعیین ارجاع در رئالیسم متافیزیکی را نیز صریحاً بر خاسته از همین انفکاک می‌داند. از نظر او:

همین تمایز [تفکیک] میان جهان واقعی و جهان ذهنی (و تمایزهای مشابه آن میان باور و باور اپوخه‌شده...) بخشی از این پازل را توضیح می‌دهد... اگر جهانی متشکل از اشیای مستقل از ذهن و گفتمان‌ها را بپذیریم، آن‌گاه تعداد بسیار زیادی «رابطه مطابقت» وجود خواهند داشت که نماینده روابط بالقوه و محتمل ارجاع خواهند بود. (( Putnam 1981a

بدین ترتیب، می‌توان گفت که هم در استدلال (۱) و هم در استدلال (۲)، پاتنم در مقام حمله به دیدگاهی ست که به انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج و استقلال آن دو از یکدیگر قائل است.

#### ۳.۴ انفکاک منجر به عدم‌تعیین

شباهت سوم آن است که در هر دو استدلال ادعا می‌شود که اگر قائل به انفکاک میان ذهن و جهان خارج شویم، رابطه ارجاعی میان آن‌ها نامتعیین خواهد شد. در این استدلال‌ها،

راهبرد کلی پاتنم آن است که وضعیت‌هایی را به تصویر بکشد که در آنها، به سبب انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج، ذهن با چندین وضعیت بدیل از جهان خارج یا جهان خارج با چندین تعبیر بدیل از یک تئوری متناظر باشد اما ذهن یا جهان خارج نتوانند از میان وضعیت‌های بدیل، نمونه متعینی را انتخاب کنند.

#### ۴.۴ قول به تعیین ارجاع

همان‌طور که گفته شد، پاتنم معتقد است که وظیفه فیلسوف دفاع حداکثری از درک متعارف و شهودهای رئالیستی ماست. در هر دو استدلال، پاتنم با تکیه به این ایده خود، نتیجه می‌گیرد که رابطه ارجاعی میان ذهن و جهان خارج متعین است. به بیان دیگر، از نظر پاتنم، «نامتعین بودن رابطه ارجاعی» همانند برهان خلفی است که هر دیدگاه منجر به آن را باطل می‌کند.

#### ۵.۴ استنتاج نوعی درهم‌تنیدگی

در هر دو استدلال، نتیجه حاصله نفی انفکاک میان ساحت ذهن و جهان خارج است. در استدلال (۱) پاتنم نهایتاً نتیجه می‌گیرد که معنا امری صرفاً در «سر» نیست و در پی آن، مدعی می‌شود که ذهن صرفاً در سر نیست. با این سخن، پاتنم مرز قاطع میان ذهن و جهان خارج را درمی‌نوردد. در استدلال (۲)، نیز نتیجه عبارت است از نفی رئالیسم متافیزیکی که هسته آن انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج است. این نکته زمانی تأیید می‌شود که بدانیم وقتی رئالیسم متافیزیکی را نفی می‌کند، لاجرم به سراغ موضع ایجابی خود می‌رود و به معرفی رئالیسم درونی می‌پردازد؛ موضعی که طبق ادعای خود او:

دیدگاهی است که در آن ذهن صرفاً «کپی‌کننده»ی جهان نیست؛ جهانی که پذیرای صرفاً یک توصیف برآمده از یک نظریه صادق باشد. البته دیدگاه من این هم نیست که ذهن به جهان سروشکل می‌دهد... اگر بخواهم از زبان استعاره بهره بگیرم، بیان استعاره [دیدگاه من] چنین است: ذهن و جهان در کنار هم به ذهن و جهان سروشکل می‌دهند.

(Putnam 1981b, xi)

در این جا، شعار «ذهن و جهان در کنار هم ... الخ» نمایان‌گر قول به درهم‌تنیدگی و توافذ (Interpenetration) ذهن و جهان خارج است. علاوه بر آن، بعدتر در مقام تبیین همین

شعار می‌گویدمان که واقعیت و قرارداد درهم‌تنیده‌اند و نمی‌توان آن دو را از یک‌دیگر جدا کرد. (Putnam, Conant 1992, x) فارغ از این‌که محتوای دقیق چنین ادعایی چیست اجمالا می‌توانیم بپذیریم که نتیجه پاتنم در استدلال (۲) نیز قول به درهم‌تنیدگی ذهن و جهان خارج است.

بدین ترتیب، پنجمین وجه شباهت میان دو استدلال همین خواهد بود که از نظر پاتنم، این دو استدلال به گونه‌ای از درهم‌تنیدگی میان ذهن و جهان خارج منجر خواهند شد. اما این سوال گشوده خواهد ماند که مراد از درهم‌تنیدگی ذهن و جهان خارج در ادبیات پاتنم چیست.

در این بخش، پنج شباهت میان استدلال‌های (۱) و (۲) را طرح کردم. این شباهت‌ها به ما کمک می‌کنند تا بتوانیم اندیشه پشتیبان این دو استدلال را استخراج کنیم. در ادامه، این اندیشه پشتیبان را معرفی می‌کنم.

## ۵. اندیشه پشتیبان استدلال‌های پاتنم

دو استدلال استخراج کردیم و شباهت‌هایشان را برشمردیم. حال با تکیه به این دو استدلال و شباهت‌های میان آن‌ها می‌توانیم استدلال دیگری را طرح کنیم که اندیشه پشتیبان این دو استدلال را نشان می‌دهد. این استدلال از این قرار است:

پشتیبان استدلال‌های پاتنم

مقدمه نخست: اگر ذهن و جهان خارج منفک و مستقل از یک‌دیگر باشند، آنگاه هیچ رابطه ارجاعی متعینی میان آن‌ها برقرار نخواهد بود.  
مقدمه دوم: اما میان این دو رابطه التفاتی متعینی برقرار است.

∴ ذهن و جهان خارج مستقل از یک‌دیگر نیستند/ ذهن و جهان خارج درهم‌تنیده‌اند.

توجیه مقدمه نخست بر پایه استدلال‌هایی مشابه استدلال مدل‌تئوریک یا استدلال مبتنی بر ماجرای دوقلوی زمین است. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، راهبرد هر دو استدلال مشترک است؛ در آن‌ها وضعیت‌هایی به تصویر می‌کشد که به سبب انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج، ذهن با چندین وضعیت بدیل از جهان خارج یا جهان خارج با چندین تعبیر بدیل از یک تئوری متناظر می‌شود اما ذهن یا جهان خارج نمی‌توانند از میان وضعیت‌های بدیل پیش روی‌شان، نمونه را متعین کنند.

توجیه مقدمه دوم نیز برآمده از اعتباریست که پاتنم به درک متعارف می‌بخشد. از آنجا که درک متعارف اقتضا دارد که رابطه ارجاعی میان ذهن و جهان خارج متعین باشد، از این رو پاتنم این ادعا را به‌مثابه مقدمه‌ای در استدلال استفاده می‌کند و هر نظریه نافی آن را باطل می‌داند.

اما دو نکته درباره این استدلال:

۱. در این استدلال از رابطه «ذهن و جهان خارج» سخن گفته‌ایم. اما این استدلال قابل تعمیم است به هر دو وعایی که میان آن‌ها رابطه ارجاعی برقرار خواهد شد. بنابراین، حتی نسبت به رویکردی مانند ایده‌آلیسم بارکلی (که جهان خارج اساساً ماهیت مُدرک‌بودگی دارد) نیز می‌توان از این استدلال استفاده کرد. پاتنم نیز مشخصاً در جایی به ایده‌آلیسم بارکلی اشاره کرده و به سبب قول او به انفکاک میان ذهن و جهان مُدرک او را در اردوگاه رئالیسم متافیزیکی جا داده است. (Putnam 1981d, pp. 56-57)

۲. هرچند در این‌جا از «رابطه ارجاعی» سخن گفته‌ایم، اما می‌توان این رابطه را عام‌تر در نظر گرفته و به «رابطه التفاتی» تعمیم داد. در این حالت، رابطه التفاتی علاوه بر رابطه ارجاع و رابطه تعین‌بخشی مصادیق، شامل دسترسی معرفتی نیز خواهد بود. در جایی که دسترسی معرفتی محل بحث باشد، مفاد مقدمه نخست چنین خواهد بود: اگر قائل به انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج باشیم، معرفت به جهان خارج ناممکن خواهد بود.

## ۶. نتیجه‌گیری

پاتنم یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان فلسفه تحلیلی بود که برخی از آثار و ادعاهای او باب تازه‌ای در حوزه‌های مختلف فلسفی گشوده است. دو نمونه از این ادعاها عبارتند از استدلال او به نفع برون‌گرایی معنایی در مقاله معنای معنا و استدلال او علیه رئالیسم متافیزیکی در دوره رئالیسم درونی‌اش است. بنا به ظاهر این دو استدلال این گمان‌چندان بعید نیست که این دو ادعا در دو حوزه مختلف (یکی حوزه معنا و سمیتیک و دیگری در حوزه انتولوژی و متافیزیکی) طرح شده‌اند و ارتباط و شباهت چندان با یک‌دیگر ندارند. اما در مقاله حاضر نشان دادیم که با وجود اختلافات ظاهری میان این دو استدلال، هر دو از جانب یک اندیشه واحد پشتیبانی می‌شوند.

در این راستا، هریک از این استدلال‌ها را گزارش کرده و بر پایه ایده‌های پاتنم، هر کدام از آن‌ها را به شکل تازه‌ای صورت‌بندی کردم. بدین ترتیب به دو استدلال (۱) و (۲) دست یافتیم. این دو استدلال دست‌کم از پنج جهت شباهت‌هایی به هم داشتند. نخست آن‌که مسئله ارجاع در هر دو محل بحث بود. دوم آن‌که در هر دو موضع مردود عبارت بود از دیدگاهی که به انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج معتقد است. سوم آن‌که در هر دو، ادعا بر این است که انفکاک یادشده منجر به عدم‌تعیین رابطه ارجاعی می‌شود. چهارم آن‌که بر پایه اعتباربخشی به درک متعارف، هر دو استدلال رابطه ارجاعی را رابطه‌ای متعین می‌دانند. پنجم آن‌که در هر دو، نوعی درهم‌تنیدگی میان ذهن و جهان خارج به دست می‌آید. با تکیه به این استدلال‌ها و شباهت‌های میان آن‌ها، استدلالی تحت عنوان «پشتیبان استدلال‌های پاتنم» معرفی کردم که در واقع بن‌مایه این دو استدلال به حساب می‌آید.

اما دستیابی به این اندیشه پشتیبان چه نتایجی در پی دارد؟ پاتنم معتقد است که مسئله رابطه میان ذهن و جهان خارج یکی از اساسی‌ترین مسائل فلسفه مدرن و مشخصاً فلسفه تحلیلی است. او خود نیز بخش زیادی از تفلسفش را به این مسئله اختصاص داده است. با استفاده از این اندیشه پشتیبان می‌توان مشاهده کرد که اولاً پاتنم در حوزه‌های مختلف مربوط به این مسئله با راهبرد مشترکی پا به میدان گذاشته است؛ ثانیاً راهبرد او از این قرار است که نشان دهد قول به انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج منجر به بحران‌های غیرقابل حل (مشخصاً نامتعیین‌بودگی رابطه ارجاعی) می‌شود؛ ثالثاً می‌توان فهمید که پاتنم در هر دو حوزه اهمیت زیادی برای درک متعارف قائل است و بر پایه آن به نظریه‌پردازی می‌پردازد و رابعاً می‌توان فهمید که برون‌گرایی معنایی و رئالیسم درونی (دو موضع ایجابی پاتنم که اولی به جای صرفاً درونی دانستن معنا نشسته و دومی به جای رئالیسم متافیزیکی) در این نکته مشترک اند که مرز قاطع میان ذهن و جهان خارج را درمی‌نوردند و به درهم‌تنیدگی میان این دو ساحت قائل اند.

در این مقاله، چند سوال گشوده باقی می‌ماند:

- ۱) آیا پس از تحلیل دقیق استدلال برون‌گرایی معنایی و استدلال مدل‌تئوریک، معتبر و درست خواهند بود؟
- ۲) آیا وظیفه فیلسوف دفاع حداکثری از درک متعارف است؟
- ۳) مراد از درهم‌تنیدگی ذهن و جهان خارج چیست؟

## پی‌نوشت‌ها

۱. پاتنم برای آن‌که بتواند ثبات معنا در عین تغییر باورهای آدمیان را حفظ کند، میان «فهم/conception» و «مفهوم/concept» تمایز می‌گذارد. «فهم» فرد از یک واژه برآمده از شبکه باورهای فرد پیرامون آن واژه است اما «مفهوم» آن واژه امری بیرونی است که بر اساس محیط خارج متعین می‌شود. بنابراین ممکن است من و فردی که در قرن هفدهم می‌زیست، به خاطر شبکه‌های باور متفاوت مان پیرامون «آب»، فهم متفاوتی از «آب» داشته باشیم اما به خاطر ثبات مصداق آن در خارج، «مفهوم» آن ثابت و یکسان است.
  ۲. مراد از «وضعیت روان‌شناختی» وضعیتی است که نسبت به عالم و رای ذهن لابلش شرط باشد؛ به این بیان که مقتضی وجود یا عدم چیزی در جهان غیرذهنی نباشد.
  ۳. شاید اشکال شود که افرادی مانند فرگه که معنا را در وعای سومی جای می‌دهند، (۱) را می‌پذیرند اما «صرفاً ذهنی بودن معنا» را نه. در مقام پاسخ باید گفت که پاتنم در مقام نفی دوگانه ذهن - جهان خارج است و مرادش از «صرفاً ذهنی بودن معنا» آن است که «معنا حاوی مولفه‌ای از جهان خارج نیست». بنابراین، پاتنم در مقام رد این دیدگاه است و از آن‌جا که فرگه نیز با این دیدگاه موافق است، او نیز موردحمله پاتنم قرار خواهد گرفت.
4. Meaning just ain't in the head
۵. پاتنم و تعدادی از مفسران او صورت‌بندی‌های کم‌وبیش متفاوتی ارائه کرده‌اند اما اختلاف میان آن‌ها تأثیری در بحث ما ندارد.
  ۶. اجمالاً صورت استدلال مبتنی بر ماجرای مغز در خمره از این قرار است:  
الف) اگر رئالیسم متافیزیکی برقرار باشد، آن‌گاه ممکن است جمله «من مغزی در خمره هستم» صادق باشد؛  
ب) ممکن نیست که جمله «من مغزی در خمره هستم» صادق باشد؛  
ج) پس رئالیسم متافیزیکی برقرار نیست.
  ۷. پاتنم استدلال مدل‌تئوریتیکش را در سه مقاله و هم‌چنین در مقدمه یکی از کتاب‌هایش طرح کرده است. این چهار اثر عبارت‌اند از: مقاله رئالیسم و خرد Putnam 1977، مقاله مسئله‌ای در باب ارجاع Putnam 1981a، مقاله مدل‌ها و واقعیت Putnam 1983b و مقدمه کتاب رئالیسم و خرد Putnam 1983a. در این مقاله، بیش‌تر بر خوانش مسئله‌ای در باب ارجاع تکیه کرده‌ام.
  ۸. مراد از تئوری ایده‌آل‌تئوری‌ای است که همه شرایط درونی لازم برای یک تئوری را داشته باشد. سرسلسله این شرایط «انسجام» است.

پاتنم، برون‌گرایی معنایی و استدلال مدل‌تئوریک ۱۳۵

۹. گفتنی است در این‌جا وقتی کلمه فارسی را بدون گیومه استفاده می‌کنیم مُراد زبان فارسی است و وقتی داخل گیومه استفاده می‌کنیم، منظور تعبیری از زبان فارسی است.
۱۰. پاتنم راه‌حل دیگری را نیز پیش روی رئالیست متافیزیکی می‌گذارد: تمسک به نظریه ارجاع جادویی که طی آن بین واژه و مصداق در جهان خارج چیزی مانند اشعه وجود دارد که رابطه را متعین می‌کند. در ادبیات پاتنم، این فرض آن‌چنان دور از ذهن تلقی می‌شود که در این‌جا برای تلخیص استدلال، آن را کنار می‌گذارم.
۱۱. البته باید توجه داشت که احصای موارد شباهت میان این دو استدلال به معنای نفی وجود اختلافاتی میان آن‌ها نیست.

## کتاب‌نامه

- Button, Tim (2015): *Limits of realism*. Oxford: Oxford University Press.
- Ebbs, Gary (1992): Realism and rational inquiry. In *Philosophical Topics* 20 (1).
- Floyd, Juliet (2005): Putnam's "The Meaning of 'Meaning'": Externalism in Historical Context. In Yemima Ben-Menahem (Ed.): *Hilary Putnam*. Cambridge: Cambridge University Press (Contemporary philosophy in focus), pp. 17–52.
- Gaynesford, Maximilian de (2006): *Hilary Putnam*. Montreal: McGill-Queen's University Press (Philosophy now).
- Heil, John (2001): Hilary Putnam. In Aloysius Martinich, David Sosa: *A companion to analytic philosophy*. Malden, Mass.: Blackwell (Blackwell companions to philosophy), pp. 393–412.
- Putnam, Hilary (1975): The meaning of 'meaning'. In *Minnesota Studies in the Philosophy of Science* 7.
- Putnam, Hilary (1977): Realism and Reason. In *Proceedings and Addresses of the American Philosophical Association* 50 (6), p. 483. DOI: 10.2307/3129784.
- Putnam, Hilary (1981a): A Problem about Reference. In *Hilary Putnam: Reason, truth and history*. Cambridge: Cambridge University Press, pp. 22–48.
- Putnam, Hilary (1981b): Reason, truth and history. Cambridge: Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary (1981c): Two conceptions of rationality. In *Hilary Putnam: Reason, truth and history*. Cambridge: Cambridge University Press, pp. 103–126.
- Putnam, Hilary (1981d): Two Philosophical Perspectives. In *Hilary Putnam: Reason, truth and history*. Cambridge: Cambridge University Press, pp. 49–74.
- Putnam, Hilary (1983a): Introduction: An overview of the problem. In *Hilary Putnam: Realism and reason*. Cambridge [Cambridgeshire], New York: Cambridge University Press (Philosophical papers, v. 3), pp. vii–xviii.
- Putnam, Hilary (1983b): Models and Reality. In *Hilary Putnam: Realism and reason*. Cambridge [Cambridgeshire], New York: Cambridge University Press (Philosophical papers, v. 3), pp. 1–25.

- Putnam, Hilary (1987): The many faces of realism (The Paul Carus lectures).
- Putnam, Hilary (1992a): A Defence of Internal Realism. In Hilary Putnam, James Conant: Realism with a human face. Cambridge, Mass., London: Harvard University Press, pp. 30-42.
- Putnam, Hilary (1992b): Replies. In *Philosophical Topics* 20 (1).
- Putnam, Hilary (1993): The Question of Realism. In Hilary Putnam: Words and Life. Edited by James Conant: Harvard University Press.
- Putnam, Hilary (1995): Comments and Replies. Reply to David Wiggins. In Peter Clark, Bob Hale: Reading Putnam. Oxford, UK, Cambridge, Mass., USA: Blackwell, pp. 281-283.
- Putnam, Hilary; Conant, James (1992): Realism with a human face. Cambridge, Mass., London: Harvard University Press.

